

یادداشت‌های شاهنامه (۹)

دانشگاه تهران | سید احمد رضا قائم مقامی

| ۷ - ۲۲ |

۷

آینه پژوهش | ۲۱۵ و ۲۱۶

سال ۳۶ | شماره ۵ و ۶

آذر و دی / بهمن و اسفند ۱۴۰۴





پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

۱. آذر رام خَرّاد

در داستان اردشیر بابکان در شاهنامه، آنجا که مردی بُناک نام که حاکم جهرم است به اردشیر می‌پیوندد و اردشیر از او ترسان می‌شود که مبادا یارِ اردوان باشد، شاعر می‌گوید:

جهان دیده بیدار دل بود پیر بدانست اندیشه اردشیر
بیامد بیاورد استا و زند چنین گفت کز کردگار بلند
بریده است پرمایه جان بناک اگر دل ندارد سوی شاه پاک ...
چو بشنید از او اردشیر این سخن یکی دیگر اندیشه افگند بن
مر او را به جای پدر داشتی بر آن نامدارانش سر داشتی
دل شاه از اندیشه آزاد شد سوی آذر رام خَرّاد شد
نیایش همی کرد نزد خدای که باشدش بر نیکوی رهنمای ...^۱

آذر خَرّاد آتشکده بزرگ پارس است،^۲ ولی از «آذر رام خَرّاد» ظاهراً در جای دیگر نشانی نمی‌توان یافت. ضبط اهم نسخه‌ها، آن طور که از حاشیه صفحه ۱۶۰ جلد ششم چاپ خالقی مطلق-امیدسالار برمی‌آید، «آذر و رام خَرّاد»، «آذر آرام خَرّاد»، «آذر راد و خَرّاد»، «آذر رام و خَرّاد» است و بعضی نیز به جای «خَرّاد»، «خرداد» دارند. ضبط متن مطابق است با ضبط نسخه‌های لندن و قاهره. مصححان عبارت را بدون شرح واگذاشته‌اند، ولی از واج‌شناسی شاهنامه^۳ معلوم می‌شود که آقای دکتر خالقی کلمه را «رام خَرّاد» می‌خواند.^۴ اما چون آتشکده پارس را هیچ جای دیگر ظاهراً به چنین نامی نخوانده‌اند و رام نیز در شاهنامه جز همان معنای صفتی معروف خود («مطیع؛ فرمان‌پذیر؛ دلخوش؛ آسوده؛ آرام» و معانی نزدیک به این) را ندارد^۵ و این معانی هیچ مناسب نام آتشکده نیست، ناگزیر باید وجهی دیگر برای نام مورد بحث جست.

محمّد معین^۶ رام را با نام ایزد زردشتی رام ربط داده،^۷ ولی این نیز پیدا است که بدون اقامه دلیل جداگانه، که او نکرده، پذیرفتنی نیست، چون ارتباط روشنی میان ایزد رام و آذر در سنت

۱. شاهنامه، به تصحیح جلال خالقی مطلق و محمود امیدسالار (دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۸۶)، ششم، ۳۸۵/۱۵۹-۳۹۴/۱۶۰؛ شاهنامه، به تصحیح جلال خالقی مطلق (سخن، ۱۳۹۴)، دوم، ۳۸۴/۳۵۶-۳۹۳.

۲. رجوع شود به: محمّد معین، مزدیسنا و ادب پارسی (دانشگاه تهران، ۱۳۵۶)، ج ۱، ۳۵۴-۳۳۸.

۳. جلال خالقی مطلق، واج‌شناسی شاهنامه (بنیاد موقوفات افشار-سخن، ۱۳۹۸)، ۳۲۶.

۴. مری بویس نیز کلمه را به همین صورت خوانده است: M. Boyce, "Ādur Farnbāg," *Encyclopedia Iranica*, I/5, 474.

۵. قس جلال خالقی مطلق و دیگران، واژه‌نامه شاهنامه (سخن، ۱۳۹۶)، ۲۱۴.

۶. محمّد معین، مزدیسنا، ج ۱، ۳۵۱.

۷. در لغت‌نامه دهخدا (ذیل آذر رام) احتیاط بیشتری شده و مصرع دوم چنین خوانده شده: «سوی آذر رام و خَرّاد گشت» و گفته شده: «در بیت ذیل اگر تصحیفی راه نیافته باشد، ظاهراً نام آتشکده‌ای بوده است.»

۸. رام در پیش نام چند شاه مانند اردشیر و هرمز و پیروز و قباد (رام اردشیر، رام هرمز، رام پیروز، رام قباد) نام چند شهر است، ولی آن نیز گرچه برای مقایسه نامناسب نیست، در نام آتشکده‌ها ظاهراً سندی ندارد. به این باز خواهیم گشت.

زردشتی نیست. به نظر می‌رسد معین صرفاً از روی مشابهت لفظی خواسته راه حلی برای توجیه این نام بیابد.

دو چیز راهنمای ما برای یافتن پاسخی بهتر است. اول آنکه بُناک امیر جهرم است و جهرم نزدیک است به کاریان که محلّ آتشکده معروف پارس بوده و بنابراین آشکارتر می‌شود که «آذر رام خَرّاد» همان آذر خَرّاد در کاریان پارس است. دوم آنکه داستان اردشیر از روایتی وارد خداینامه یا تحریری از خداینامه یا شاهنامه شده که با آنچه امروز به نام کارنامه اردشیر بابکان در دست است خویشاوندی داشته و این را می‌توان از تشابهات نزدیک دو متن دریافت. بعضی محققان معاصر که متن کارنامه اردشیر بابکان را نشر کرده‌اند هر دو روایت را با یکدیگر مقایسه کرده‌اند و تشابهات را معلوم نموده‌اند.^۱ در آن قسمت از کارنامه که ذکر بُناک است عبارتی آمده که ترجمه آن چنین است:^۲

اردشیر راه دریا بار گرفت و چون می‌رفت، چند مرد از مردمان پارس که از اردوان ستم دیده بودند به دارایی و خواسته و تن خویش پیش اردشیر آمدند و دوستی و فرمانبرداری آشکار کردند. و چون به جایی که رام اردشیر خوانند رسیدند، مردی بزرگمنش، بناک نام، بود - و از سپاهان^۳ بود - که از دست اردوان گریخته بود و آنجا بُنه داشت.^۴ خود با شش^۵ پسر و بسی سپاه و گُند به نزدیک اردشیر آمد. اردشیر از بناک می‌ترسید که مگرم گیرد و به اردوان سپارد. پس بناک به پیش اردشیر آمد و سوگند خورد و اطمینان داد که تا زنده باشم، خود با فرزندان فرمانبردار تو باشم. اردشیر خرم شد و دستور داد آن جا روستایی^۶ که رام اردشیر خوانند بسازند. بناک را با سواران آن جا گذاشت و خود به دریا بار شد. چون دریا به چشم دید، یزدان را سپاس گفت و آن جا روستای بُخت اردشیر نام نهاد و دستور داد که آتش بهرام را در کنار دریا بنشانند.^۷

۱. رجوع شود به: بهرام فره‌وشی، کارنامه اردشیر بابکان (دانشگاه تهران، ۱۳۷۸)، مواضع مختلف.

۲. مقایسه شود با چاپ فره‌وشی، ۴۴-۴۷.

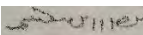
۳. شاید سپاهیان.

۴. از اشتقاق‌سازیهایی معمول کتابهای پهلوی. از این عبارت معلوم می‌شود که نام را بُناک می‌خوانده‌اند.

۵. شاهنامه: هفت، و همین درست است. این هفت قرینه «ایزدی» هفت پسر هفتواد در داستان اردشیر است.

۶. ناحیه‌ای متشکل از چند پارچه آبادی، نه روستا به معنای امروزی.

۷. یعنی آتشکده‌ای را که در آن «آتش بهرام» می‌سوخت در کنار دریا بسازند. ذکر ساختن «شارستان» در شاهنامه چند بیت قبلتر است.

در کارنامه، اردشیر در چند نوبت دستور ساختن آتشکده بهرام را می‌دهد.^۱ آتش بهرامی که در بُخت اردشیر (بوشهر) دستور به ساختنش می‌دهد البته آن «آذر رام خَراد» شاهنامه نیست که از قبل در جنوب جهرم موجود بوده و بنا بر متن اردشیر برای نیایش به آن می‌رود. ولی می‌توان حدس زد که این آذر نیز در اصل متنی که منبع این داستان شاهنامه بوده صفت «بهرام» داشته و به دست شاعر یا کاتبان منبع منشور او تحریف و بدل به رام شده است. چنانکه گذشت، این آذر همان آتشکده معروف پارس، یعنی آذر Farrbay، است و ذهن ابداً نباید از آن منصرف به آتشکده دیگری شود و تردید نیست که آتشکده بزرگ پارس «آتش بهرام» بوده، نه آتشی کوچک و معمولی.^۲ حتی شاید بتوان گمان برد که صورتی مانند  در انتقال از خط پهلوی به خط فارسی در وهله اول به صورت «آذر آرام» (قس ضبط نسخه‌ها در سطور قبل) درآمده باشد و سپس به «آذر رام» تحریف شده باشد.

این انتقال از آن املای پهلوی به آن ضبطی که در شاهنامه هست هیچ دشوار نیست، اما در این فرض اشکالی است که آقای دکتر پُژمان فیروزبخش نویسنده را متوجه آن ساخت و آن اینکه «آتش وهرام/وهران» در پهلوی پیداست که تعبیری رایج است، ولی «آذر وهرام/وهران/ورهران» نه، و این اشکالی عمده است. به عبارت دیگر این فرض مستلزم آن است که صورتی از عبارت که به خط پهلوی در پیش چشم مؤلف یا مؤلفان منبع شاهنامه بوده *ādur (ī) wahbrām/n (ī) farrbay* بوده باشد^۳ و چنین چیزی در متنهای موجود پهلوی وجود ندارد؛ در آن متنها (از جمله در همین کارنامه) وقتی بخواهند برای آتش صفت وهرام/اورهران/اورهران به کار برند از لفظ آتخش استفاده می‌کنند نه از لفظ آذر. این شاید عجیب به نظر رسد، ولی به هر حال وضع در کتابها و رسالات پهلوی چنین است. «پیروزگر» (*pērōzgar*) نیز، که خود در واقع ترجمه وهرام است، به عنوان صفت آذر به کار رفته، ولی وهرام/اورهران/اورهران فقط با لفظ آتخش به کار رفته. اما پیروزگر نیز در واقع صفت آذر به معنای «آتشکده» است. نمونه کاربرد پیروزگر با آذر عبارتی است از همین متن کارنامه به صورت «ورجاوند آذر فَرَبی پیروزگر».^۴

۱. رجوع شود به فره‌وشی، صص ۵۱-۵۰، ۸۶-۸۷، ۱۱۰-۱۱۱.

۲. درباره آتش بهرام، یا به تعبیر بهتر آتشیهای بهرام، که نامی بوده برای آتشی که در بعضی آتشکده‌های معتبر می‌سوخته، مثلاً رجوع شود به:

M. Boyce, "Ātaš," *Encyclopedia Iranica*, III/1, 1-5.

۳. یا گونه‌ای از کلمه *farrbay* که منشأ خَراد فارسی بوده و تا آن جا که نویسنده می‌داند هنوز به لحاظ تحولات آوایی به درستی توجیه نشده. در جای دیگر از این بحث خواهیم کرد. این جا به جهت ساده‌تر کردن بحث همان صورت *farrbay* را آوردیم.

۴. چاپ فره‌وشی، ۹۴-۹۵.

حال اگر بخواهیم از فرض خود دفاع کنیم که آذر رام خَرّاد در واقع تحریف آذر بهرام/اوهرام خَرّاد است، باید بپذیریم که در ذهن مدوّنان منبع شاهنامه خلطی میان «آتش بهرام» و «آذر خَرّاد» شده و از دل این خلط در وهلهٔ اول «آذر بهرام/اوهرام خَرّاد» بیرون آمده و این تعبیر در مرتبهٔ دوم به «آذر رام خَرّاد» تحریف یا تصحیف شده است. این راه دور و درازی به نظر می‌رسد، ولی واقع آن است که چون «آذر رام خَرّاد» هیچ اصلی ندارد و به طور قطع تحریف است، برای یافتن اصل آن چاره‌ای جز بررسی چنین احتمالاتی نیست.

خلاصه کنیم: چیزی به نام آذر رام خَرّاد یا آذر رام و خَرّاد یا آذر رام خَرّاد وجود نداشته است، ولی این بدان معنی نیست که کل بیت یا ضبط را باید از شاهنامه بیرون انداخت. در شاهنامه چنین نامی هست، ولی این نام شاید حاصل خلط میان آذر خَرّاد و آتش بهرام منابع قدیمتر باشد و احتمالاً به همین صورت تحریف شده به دست شاعر رسیده بوده است. این احتمال هم هست که نام شهر رام‌اردشیر، که درست در همان عبارت کارنامه ذکرش رفته، در تحریف این نام در همان منبع قدیمتر مؤثر بوده باشد. از میان ضبطهای نسخه‌ها آنچه به نظر نویسنده حاضر درستتر می‌آید آذر رام خَرّاد است، ولی اگر احتمال دوم، یعنی درآمیختن نام آتشکده و نام شهر رام‌اردشیر، پذیرفته شود، آذر رام خَرّاد برتری خواهد یافت.

نکته‌ای فرعی که برای دفع دخل مقدّر از ذکر آن چاره‌ای نیست نام رام‌برزین در داستان قباد و نوشیروان و پرویز است که ممکن است موهم آن باشد که جزء دوم آن نیز مانند رام خَرّاد (به صورت مرکب، آن طور که بعضی محققان خوانده‌اند) نام آتشکده‌ای است - آتشکدهٔ برزین مهر. ولی در واقع چنین نیست و آن نیازمند شرحی است. رام‌برزین در شاهنامه فردی است از سران دربار نوشیروان که شورش نوش‌زاد را فرومی‌نشاند و در آن جا «مرد کهن» معرفی می‌شود.^۱ در داستان پرویز نیز ذکر یک رام‌برزین هست که از معتمدان شاه است که بعید است همین رام‌برزین داستان نوشیروان باشد (به او باز خواهیم گشت). اما آن رام‌برزین که ممکن است موجب اشکال شود فردی است که قباد پیش از مرگ عهد شاهی نوشیروان را می‌نویسد و به او می‌سپرد:^۲

بر آن نامه بر مهر زَرّین نهاد بر موبدِ رام‌برزین نهاد

واقع آن است که در شاهنامه ممکن نیست نام موبدی به اضافه بعد از لفظ موبد آمده باشد و در واقع شیوهٔ شاهنامه معمولاً این نیست که از موبد نام ببرد. آنچه در شاهنامه هست موبد است - موبد مطلق - و اگر گاهی نیز به ندرت بخواهد نام موبدانی را ذکر کند (مانند «موبد موبدان

۱. شاهنامه، چاپ سخن، دوم، ۶۵۶-۶۵۸.

۲. شاهنامه، چاپ سخن، دوم، ۶۱۹؛ چاپ دائرة المعارف بزرگ اسلامی، به تصحیح خالقی مطلق و خطیبی، ج ۷، ۸۷.

اردشیر^۱، طبعاً آن را به «اضافه» به کار نمی برد. پس یا باید گفت که «مویدِ رام برزین» موبدی است منسوب به محلی یا آنکه تصحیح نادرست است. احتمال اول منتفی است، چون نه شیوه شاهنامه این است که از شهر و دیار موبد به اضافه یاد کند نه چنین جایی، اگر نیز وجود می داشته، جز آتشکده برزین مهر بوده. ولی اساساً معنی ندارد شاه عهد ولایت نوشیروان را به دست موبد آتشکده برزین مهر بسپرد. اما احتمال دوم را ضبط بعضی نسخه ها، که در حاشیه همان صفحه ۸۲ دفتر هفتم شاهنامه قید شده اند، تأیید می کند: «بر موبد و رام برزین نهاد». موبد همان موبد موبدان است که در نهایت العرب نیز که متن عهد نوشیروان را نقل کرده از او به نام «قاضی القضاة» و «موبدان موبد» یاد شده و هم اوست که پس از مرگ قباد «نامه» («کتاب») قباد را می گشاید و می خواند،^۲ چنانکه در شاهنامه، و رام برزین نیز معتمد دیگر شاه است که شاه علاوه بر موبد او را نیز مأمور نظارت بر رعایت عهد می کند. این رام برزین نبایست جز آن کس باشد که در ماجرای نوش زاد نیز نوشیروان به او اعتماد می کند و سرکوبی شورش را به او می سپرد. اما این جا اختلافی میان شاهنامه و دیگر منبع مهم ماست. پروکوپوس که ماجرای جانشینی نوشیروان و اختلاف فرزندان قباد را بازگفته می گوید که مهبود (Mebodēs)؛ نه مهبود که در بعضی نوشته ها هست) بر اجرای وصیت قباد نظارت کرد و او بر تخت نشستن نوشیروان را به موجب وصیت قباد تضمین کرد.^۳ این جا احتمالاً در منبع شاهنامه خطایی رخ داده که شاید بتوان سبب آن را به هم آمیختن دو شخص جدا دانست. آن جا که در داستان پرویز ذکر رام برزین بار دیگر آمده شاید بتوان قرینه ای یافت که اندکی به فهم قضایا کمک کند. پس از پیروزی پرویز بر بهرام به کمک رومیان، پرویز منشور امارت به نام بعضی سرداران خود می نویسد و

به منشور بر مهر زرین نهاد یکی در کف رام برزین نهاد^۴

اگر بخواهیم برای این نام در شاهنامه به اعتباری قائل باشیم، یا باید قبول کنیم که دو نفر به نام رام برزین در عهد نوشیروان و پرویز معتمد شاه بوده اند یا دومین پسر نخستین بوده و سهواً چنین نامیده شده یا آنکه یک نفر که در ماجرای نوش زاد (یعنی در سال ۵۵۱ میلادی) «مرد کهن» بوده عمری دراز کرده و چهل سال بعد در زمان پیروزی پرویز بر بهرام نیز منصبی مهم داشته است. چنین چیزی را بعید است بتوان پذیرفت. آن رام برزین سردار نوشیروان، که پروکوپوس او را Phabrizus می نامد، اگر به گفته او بتوان اعتماد کرد، نامش شاید چنانکه کسانی گفته اند (ولی به نظر نویسندۀ حاضر در آن

۱. مثلاً شاهنامه، چاپ سخن، دوم، ۶۹۴.

۲. نهاية العرب فی اخبار الفرس و العرب، به تصحیح محمد تقی دانش پژوه (انجمن آثار و مفاخر فرهنگی)، ۱۳۷۵، ۳۰۱-۳۰۰.

۳. تئودور نولدکه، تاریخ ایرانیان و عربها در زمان ساسانیان، ترجمۀ عباس زریاب (پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی)، ۱۳۷۸، ۱۷۶؛ آرتور کریستنسن، ایران در زمان ساسانیان، ترجمۀ غلام رضا رشید یاسمی (دنیای کتاب، ۱۳۷۰)، ۴۸۲؛ علی رضا شاپور شهبازی، تاریخ ساسانیان (مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۸۹)، ۵۲۴.

۴. شاهنامه، چاپ سخن، دوم، ۹۶۳.

باید تردید کرد) فریبرز بوده^۱ و این احتمال هست (جز احتمالات بالا) که در هر دو مورد نامها در شاهنامه دستخوش تحریف شده باشد. شکل قالبی هر دو بیت و قافیه بستن زژین و رام برزین در هر دو بیت ممکن است این احتمال را تقویت کند. آیا ممکن است آن رام برزین داستان پرویز صورتی مبدل و «معنی دارتر» از نام آن سردار بزرگ پرویز باشد که طبری او را رمیوزان نامیده و در نوشته‌های ارمنی و سریانی نیز به چند شکل دیگر درآمده و امروز محققانی آن را تحریفی از رمیوزان می‌شمارند و آن را در واقع لقب دیگر شهربراز می‌دانند؟^۲ به عبارت دیگر، همان طور که شخصیت این شهربراز گاه در منابع دو تکه شده و بعضی مورخان قدیم از آن دو فرد فرخان (و خرّهان و چند صورت محرف دیگر و در شاهنامه فرایین، که به خلاف نظر بعضی شارحان ایرانی شاهنامه هیچ وجهی ندارد جز آنکه تحریف املای پهلوی فرخان شمرده شود) و شهربراز (و شهران گراز و چند صورت محرف دیگر) را بر ساخته‌اند، آیا ممکن است یک لقب دیگر او نیز - رمیوزان - از جای دیگر شاهنامه به صورت «روشنتر و معنی دارتر» رام برزین سر برآورده باشد؟ احتمالاً این نیز راه دور و درازی است که به طی کردن نمی‌ارزد. واقع هر چه باشد، این قدر را باید پذیرفت که چیزی به اسم «موبد رام برزین» وجود ندارد و این نام کمکی به حلّ مسأله «آذر رام خرّاد» نمی‌کند.

درباره ساخت و معنای نام رام برزین نیز، که وجود آن را به عنوان «نام» می‌توان پذیرفت، ولو آنکه در این سه روایت شاهنامه اصالت نداشته باشد، خوب است چیزی گفته شود. این نام را به اقرب احتمال باید ترکیبی عطفی از نوع علی محمد دانست که مرکب است از نام دو ایزد رام (یعنی رامن خواستره اوستا) و بُرز (یعنی ایزد اپام نپات) و پسوند تحبیب -ین. بعید است رأی فیلیپ ژینیو درباره نامهایی مانند برز داد، برز مهر، برز وهرام، برز آناهید، برز آذر، و ماه برز، که بُرز را در آنها به معنای «بلند» و «ارجمند» تلقی کرده، درست باشد. در این نامها و در چند نام دیگر ساخته شده با برز، برز نام همان ایزد معروف زردشتی است و این مخصوصاً در مورد برز مهر، به واسطه نزدیکی این دو ایزد، از غایت وضوح نیاز به استدلال ندارد.^۳

۱. در این باره رجوع شود به تولدکه، تاریخ ایرانیان و عربها، ۵۰۲-۴۹۶؛ شهبازی، تاریخ ساسانیان، ۵۷۲؛ پروانه پورشریعی، افول و سقوط شاهنشاهی ساسانی، ترجمه آوا واحدی نوایی (نی، ۱۳۹۸)، ۱۵۶.

۲. درباره رمیوزان رجوع شود به شهبازی، همان، ۶۶۴ (شهبازی رمیوزن نوشته) و مقایسه شود با تولدکه، همان، ۳۱۳-۳۱۴. زاگرس زند اسناد مربوط به فرایین را یک جا جمع آورده است: شاهنامه و پایان ساسانیان (بنیاد موقوفات افشار و سخن، ۱۴۴۰)، ۲۴۱-۲۱۵.

۳. در مورد نظر ژینیو رجوع شود به:

Ph. Gignoux, *Noms propres sassanides en Moyen-perse epigraphique*, *Iranisches Personennamenbuch*, II/2 (Wien, 1986), 61ff., 110.

پیشتر شاتول شاکد در نقد خود بر این کتاب در درستی نظر ژینیو تردید کرده است؛ رجوع شود به: *Orientalia*, 60/4 (1991), 382.

۲. نام یکی از پسران افراسیاب و برادران پیران ویسه در شاهنامه و بندهشن^۱

فصل سی و پنجم بندهشن، که عنوان درباره تبار کیان دارد و میان آن با آنچه در شاهنامه درباره تبار شاهان است همانندیهایی هست ولی به دلیل اختلافات عمده ممکن نیست از خداینامه مقتبس باشد، عمدتاً بایست مقتبس از چهارداد نسک اوستا باشد.^۲ در آن فصل، پس از ذکر نسب افراسیاب پسر پشنگ می‌گوید:^۳

و پشنگ و ویسه هر دو برادر بودند. از ویسه پیران و هومان و شان و دیگر برادران زادند. از افراسیاب فرسپ چول و شان و شیده و دیگر فرزندان زادند. و سپان فریا، که کیخسرو از او زاده شد، دختر افراسیاب بود، با فرسپ چول هم‌مادر بود. از فرسپ چول سولیک و آسولیک و دیگر فرزندان (زادند). از ایشان اناست ایرخت و شان ایرخت و شان دارخت (؟) و فرشاورد و لاوهک و دیگران زاده شدند، که تفصیل دراز است.

این چیزی است که در ترجمه مهرداد بهار آمده و در چند جا ابهاماتی دارد که رفع آنها آسان نیست و ما نیز فعلاً بنا نداریم درباره آنها چیزی بگوییم. صرفاً توجه می‌دهیم که آنچه فرسپ چول خوانده شده، و قطعاً حاصل آمیختن نسب خاندان افراسیاب و خاقانان ترک است، و نامهای سولیک و آسولیک و سه اسم پس از آنها نیازمند شرح جداگانه‌اند. آنچه این جا مقصود ماست نامی است که شان خوانده شده (و همین در دو نام مرکب بی‌معنای شان ایرخت و شان دارخت نیز تکرار شده و ما را ناگزیر از بحثی ولو ناقص از آن دو نام نیز می‌کند) با اشاراتی

۱. آنچه در این یادداشت دوم می‌آید، با آنکه همه نتیجه دریافت نویسنده است، پس از تحریر معلوم شد که جزئی از آن در حکم یادآوری خواهد بود. در واقع، فردیناد یوستی در ذیل مدخل «جهن» در نامنامه خود (Justi, *Iranisches Namenbuch*), 108, 146 [Hildesheim, 1963 (1895)] گفته نام پسر ویسه را در بندهشن می‌توان جهن یا جهن خواند و گرچه بلافاصله گفته که این قرائت نادرست است و باید آن را یزدان خواند و صورت مرتخم یزدان ایرخت شمرد، در هر حال متوجه به مسأله‌ای بوده است که تا آن جا که نویسنده می‌داند از چشم دیگران پنهان مانده. یوستی معتقد است که جهن و شان هر دو نادرستند و صورت درست نام پسر ویسه همان یزدان است، به شرحی که خواهد آمد. متأسفانه نویسنده بعد از اتمام تحریر این یادداشت متوجه به دو مدخل جهن و یزدان ایرخت در نامنامه یوستی شد، مخصوصاً که در بندهشن چاپ یوستی ذکری از نام فرزندان ویسه و افراسیاب نیست (چون نسخه‌های هندی زیر دست او این عبارت را نداشته‌اند). با این همه، چون نظر یوستی امروز نظری فراموش شده است و ظاهراً هیچ یک از مصححان و مترجمان بندهشن در دوره معاصر به آن توجه نداشته‌اند یا از آن مطلع نبوده‌اند، نویسنده نظر خود را با توجه به نظر یوستی بازنویسی کرد و تفصیل داد و چاپ این صورت بازنویسی شده را به جهت معلوم کردن نقصهای روایات کتابهای پهلوی و نقصهای مطالعات معاصر در مورد بندهشن خالی از فایده‌ای تشخیص نداد. از متنی به نام سیاوش نامه به گجراتی که مستند یوستی است نویسنده حاضر اطلاعی ندارد و نه به آن دسترسی دارد.

۲. رجوع شود به آرتور کریستنسن، کیانیان، ترجمه ذبیح‌الله صفا (بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۳۶)، ۹۹-۱۰۴.

۳. مهرداد بهار، بندهشن (توس)، ۱۳۶۹، ۱۵۰.

به دو نام فرشاورد و لاوهک. اما پیش از آن لازم است از رأی دیگر کسانی نیز که متن را ترجمه و شرح کرده‌اند یاد شود.

ادوارد وست در ترجمه خود از بندهشن نام پسر ویسه و افراسیاب را شان خوانده، ولی در حاشیه توجه داده که این کلمه مبهم است و به چند شکل قابل خواندن. وست نام آخرین فرزند افراسیاب را بر شیده شاهنامه تطبیق داده و در مورد نامهای مبهم بعدی گفته است که کمابیش همه مبهمند، ولی قصد نویسنده این بوده که نامهایی توهین‌آمیز به افراد خاندان افراسیاب بدهد. آنچه در ترجمه بهار صورت اناست ایرخت و شان ایرخت و شان دارخت دارد در ترجمه وست عبارت است از خواست ایرخت و یزدان ایرخت و یزدان شراد.^۱

فردیناند یوستی، که از بعضی جهات از وست پیروی کرده، گفته است که یزدان شراد (به تعبیر او یزدان شرآت) نامی جدا نیست، بلکه شرآت چیزی نیست جز بدخوانی و دوباره‌نویسی ایرخت و بنابراین، این دو نام یک نام و دو برادر در واقع یک نفرند. درباره نامی نیز که وست خواست ایرخت خوانده یوستی می‌گوید که جزء اول را در خط پهلوی می‌توان Hušahr یا Hušatn نیز خواند و این ظاهراً همان برادر پیران است که در جنگ یازده رخ کشته شد و طبری از او به نام اوشهر یاد کرده. بارت، مصحح آن مجلد از کتاب طبری، حدس زده که صورت درست اوستیهن بوده و این همان نستیهن شاهنامه است، به واسطه آنکه در خط پهلوی u و w و n را به یک شکل می‌نویسند^۲ (از رأی یوستی درباره شان در حاشیه یاد کردیم و به آن باز خواهیم گشت).

بهرام گور تهمورث انکلساریا نام پسر سوم ویسه را شان خوانده و همین را در مورد نام پسر دوم افراسیاب تکرار کرده. آن سه نام مبهم دیگر در تصحیح و ترجمه انکلساریا، اگر بخواهیم صورت آنها را از شیوه آوانویسی مخصوص او به خط فارسی نقل کنیم، عبارتند از اناست ایرخت، شان ایرخت و شان ایرخت. در واقع، انکلساریا، آن طور که از ترجمه‌اش برمی‌آید، عبارت را چنین خوانده که «... از ایشان اناست ایرخت و شان ایرخت (بزداند) و از شان ایرخت فرشاورد و لاوهک». پس او نیز آن نامهای مبهم را دو نام تشخیص داده است. نامهای فرشاورد و لاوهک در شیوه آوانویسی او *Frašāvart* و *Lāvahā* نوشته شده‌اند.^۳

هارولد بیلی نه نام هومان را خوانده نه نام پس از آن را و صرفاً آنها را به خط پهلوی تحریر کرده. فرزندان دوم و سوم افراسیاب را نیز یک نام تصور کرده و به صورت *yazdāndāt* تصحیح نموده است. آن سه

1. E. W. West, *Pahlavi Texts*, V. 1 (Oxford, 1880), 135.

2. Justi, *Namenbuch*, 52, 147f.

3. B. T. Anklesaria, *Zand-Ākāsib. Iranian or Greater Budabishn* (Bombay, 1956), 294-297.

نام مبهم در تصحیح بیلی چنین است: *arāst-ēraxt ut yazdān-ēraxt ut yazdān-dāraxt*. نام آخر را نیز *lāvabāk* خوانده است.^۱

فضل الله پاکزاد در خواندن نام شان با انکلساریا و بهار اختلافی ندارد و در خواندن آن سه نام مبهم پیرو بهار بوده است، ولی در پیش هر سه نام علامت استفهام نهاده. نام آخر را نیز *Lāvabāk* خوانده و هومان را به صورت *Humān* آوانویسی کرده. همین را باید درباره ترجمه جدید دومنیکو آگوستینی و ساموئل ثروپ گفت، جز آنکه نام آخر را این دو با اندک اختلافی *Lāvabag* خوانده‌اند.^۲

ویلیام مالاندرا احتیاط بیشتری از بعضی از این محققان کرده، لیکن بیشتر مایل به پذیرفتن نظر وست است؛ به جای نام پسر سوم و یسه علامت استفهام نهاده و در حاشیه گفته است که املاي این نام مبهم است و شاید بتوان آن را *šan* خواند و توجه داده که برادر پیران در شاهنامه پیلسم است که در ظاهر مشابَهتی با املاي کلمه مورد بحث ما ندارد. همین احتیاط را درباره نام فرزند دوم افراسیاب کرده و در حاشیه به قید احتمال گفته است: «شاید *šan*». دو نام آخر را مالاندرا *Frēh-xward* و *Nē-wahāg* خوانده به معنای «بسیارخوار» و «بی‌بها»، با این فرض که نویسنده بندهشن (یا منبع او) خواسته نامهایی توهین‌آمیز به تورانیان بدهد.^۳ از آن سه نام مبهمتر، نخستین را *Anast-ēraxt* خوانده و احتمال داده که شاید بتوان آن را به «محکوم به نابودی» ترجمه کرد و دومین را *Yazdān-ēraxt* خوانده به معنای «محکوم ایزدان»، و درباره سومین، که *Yazdān-dāraxt* خوانده، توضیحی جداگانه نیاورده است.^۴

اما نامی که شان خوانده شده، هم در آن جا که نام پسر و یسه است و هم در آن جا که نام پسر افراسیاب است، در نسخه‌ها به این شکلها ضبط است: در نسخه TD₁ و DH به صورت ، در نسخه TD₂ یک بار به صورت  و بار دیگر به صورت .^۵ این

1. H. W. Bailey, "The Greater *Bundabishn*," Unpublished Thesis for the Degree of Doctor of Philosophy (Oxford, 1933), 1044-1048.

2. F. Pakzad, *Bundabishn. Zoroastrian Kosmogonie und Kosmologie* (Tehran, 2005) 395-396; D. Agostini and S. Thrope, *The Bundabishn. The Zoroastrian Book of Creation* (Oxford University Press, 2020), 186.

۳. دادن چنین نامهایی به دشمنان در متون بسیار قدیمتر نیز معمول بوده، مانند نام *tqθriiauuant-* به معنای «تاریکمند!» در فقرة ۱۰۹ آبان یشت.

4. W. Malandra, *The Bundabishn* (California, 2024), 231-232.

۵. بندهشن ایرانی، چاپ عکسی از روی نسخه «۱» تهمورس دینشاه (بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۸)، برگ ۹۸ پشت، سطر ۹-۱۰؛ دستنویس ت ۲ د بندهشن ایرانی، روایات امید اشاوهریشتان و جز آن، به کوشش [یحیی] ماهیار نژادی و دیگران (دانشگاه شیراز، ۱۳۵۶)، ۲۳۰ (= برگ ۱۱۶ رو)، سطر ۱۳، ۱۵؛ متن‌های پهلوی: بخش‌هایی از بندهشن، زند و هومن یشت، دینکرد (بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۸)، ۱۰۳ (= برگ ۲۲۷ رو)، سطر ۸-۹.

املا را البته می‌توان *ān* خواند، ولی چنین نامی پشتوانه‌ای ندارد. آنچه می‌توان برای آن پشتوانه‌ای کوچک یافت این است که کلمه را *y'hn* بخوانیم و چون می‌دانیم که در خط پهلوی فتحه را پیش از حرف *h* می‌نوشته‌اند و حرف اول را واضحاً می‌توان *y* خواند و معادل *z* دانست (چون *z* را در خط پهلوی *y* می‌نویسند)، آنچه به دست می‌آید *Jahn* است و *Jahn* کسی نیست جز جهن شاهنامه که پسر چهارم افراسیاب است. این چیزی است که یوستی از آن یاد کرده، ولی آن را کنار نهاده. ذکر نام او در کنار *Šēdag*، که همان شیده شاهنامه است، ممکن است در بادی نظر تردیدی در خواندن نام پسر دوم افراسیاب به صورت جهن در فهرست بندهشن باقی نگذارد، ولی اگر فرض کنیم که جهن نیز خود حاصل غلط خوانی آن کلمه پهلوی است که خود به چند صورت قابل خواندن است، آن پشتوانه کوچک نیز از میان می‌رود.^۱ اما در میان پسران ویسه وضع از این نیز بدتر است. در شاهنامه در میان پسران ویسه نامی از جهن نیست. شاید بتوان فرض کرد که این جا اشتباهی به مؤلف بندهشن دست داده و نام پسر ویسه و برادر پیران و هومان را، که احتمالاً مانند شاهنامه پیلسم (یا چیزی نزدیک به آن) بوده، به اشتباه مانند نام پسر افراسیاب *Jahn* (یا هرچه این کلمه را بخوانیم) نوشته. احتمال ضعیفتر آن است که در روایتی که در دست او بوده پسر ویسه نیز هم نام عموزاده‌اش، پسر افراسیاب، بوده است. در هر حال، این جا نیز کلمه را هم می‌توان *Jahn* خواند هم *San* هم چیز دیگر.

چون ظاهراً منابع جانبی کمکی به حل مسأله نمی‌کنند، جز فهرست کردن احتمالات کار دیگر نمی‌توان کرد. اگر بنا را بر شاهنامه بگذاریم و جهن شاهنامه را حاصل غلط خوانی به شمار نیاوریم، می‌توان در بندهشن نیز هر دو نام را جهن بخوانیم و شان را کنار بگذاریم، با این فرض که یکی از پسران ویسه هم نام یکی از پسران افراسیاب بوده (یا در ذهن مؤلف بندهشن یا منبع او خلطی حادث شده) و با قبول این احتمال که آنچه در شاهنامه هست، جز آنکه از منبعی مکتوب نقل شده، بر زبان قصه‌گویان نیز جاری بوده و به عبارت دیگر به سنت شفاهی نیز اتکا داشته است. پس اگر نام سومی در پشت این املا نباشد، از میان دو صورت شان و جهن آنچه قابل قبولتر است جهن است که مختصر مؤیدی دارد و ممکن است به سنت شفاهی نیز متکی بوده باشد.

اما ما واقعاً نمی‌دانیم که پدیدآورندگان منبع یا منابع شاهنامه تا چه اندازه در نقل نامها از خط پهلوی توانا بوده‌اند و تا چه اندازه به راه خطا رفته‌اند. شمار نامهای مصحّف و مبدّل و بی‌معنی در شاهنامه آن اندازه هست که اعتماد ما به آنان را سست کند. به علاوه، از این دو صورت شان

۱. در مورد جهن و شیده در شاهنامه رجوع شود به: منصور رستگار فسایی، فرهنگ نام‌های شاهنامه (پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۹)، ج ۱، ۳۲۰-۳۲۱؛ ج ۲، ۶۳۷-۶۳۸.

و جهن نیز هیچ یک ظاهراً معنی دار نیستند و این به ذهن می‌آورد که مگر آن صورت املایی نسخه‌ها در واقع چیزی دیگر بوده است، و در این جا دیگر هر چه هست، اگر منابعی دیگر به دست نیاید، سراب خیال است. یک احتمال این است که چون تورانیان را بعدها با ترکان، و به طور کلیتر اقوام مهاجم شرقی، مخلوط کرده بوده‌اند، برخی از اینها در اصل نامها و لقبهای ترکی یا کوشانی بوده باشند یا نامها و القاب امیران و سرداران دیگر اقوامی که در شرق ایران متوطن شده بوده‌اند و آن گاه به صورت مبدل به منابع شاهنامه و شاهنامه راه یافته باشند (مانند چند نام در داستان کاموس کشانی). احتمال دیگر این است که این نامها را نامهایی ایرانی تلقی کنیم و این همان کاری است که محققانی مانند یوستی کرده‌اند. یوستی حدسی هوشمندانه زده که اگر بخواهیم گفته‌اش را از اجمال به تفصیل آوریم عبارت از آن این می‌شود که این نام که چیزی مانند شان یا جهن خوانده می‌شود در خط پهلوی قابل خواندن به یزدان هم هست و این املا همان است که در دو نام مبهم در چند سطر بعد هم تکرار می‌شود. پس اگر بتوان آن نام مبهم را یزدان ایرخت خواند - که یوستی و بعضی دیگر خوانده‌اند -، آن نام اول را نیز می‌توان یزدان خواند و چون یزدان اسم نیست، می‌توان گمان برد که مرخم یزدان ایرخت است. با این فرض، در واقع ما در این جا با روایتی آشفته مواجهیم که نام فرد واحد را یک بار به صورت کامل و بار دیگر به صورت ناقص در دو جای سلسله نسب در فاصله چند سطر نقل کرده است. در این صورت، جهن شاهنامه چیزی نیست جز بدخوانی نامی به خط پهلوی و باید آن را به هیچ گرفت.

اگر بتوان به روایت خوش‌بینتر بود، می‌توان گفت آن نامهایی که اول بار در روایت آمده (و ذکر پشنگ و افراسیاب و اغریث و گرسیوز نیز در آن هست)، قابل اعتمادترند و نامهای اناست ایرخت (؟) و یزدان ایرخت (؟) و یزدان دارخت (؟) نامهایی ساختگی یا ساختگی‌ترند و به قصد توهین ساخته شده‌اند. اگر این فرض را موقتاً بپذیریم، لازم نیست که آن نام جهن یا شان را کوتاه‌شده یزدان ایرخت به حساب آوریم؛ می‌توانیم آن را جزء اصیل روایت تلقی کنیم که از قضا به شاهنامه نیز رسیده است. اما باز همان پرسش پیشین بازمی‌گردد که آیا آن املا مبهم را به درست به صورت جهن به خط عربی یا فارسی منتقل کرده‌اند یا به نادرست؟ این جاست که هیچ یک از دو نظر را ظاهراً نمی‌توان بر دیگری برتری دارد.

اما بر این فرض هم که نامهایی که اول آمده‌اند جزء اصلی روایت بوده‌اند و آن نامهایی که بوی ساختگی بودن از آنها به مشام می‌رسد (اناست ایرخت (؟) و یزدان ایرخت (؟) و یزدان دارخت (؟)) به روایت الحاق شده‌اند می‌توان اشکالی کرد، زیرا بلافاصله پس از این سه نام، دو نام دیگر می‌آید که در شاهنامه نیز ذکر آنها هست: فرشیدورد و لُهاک، و این پرسشی پیش می‌آورد که

نکند آن نامهای سه‌گانه (و به نظر یوستی و انکلساریا دوگانه) نیز در واقع نامهای دیگری بوده‌اند که به دست مدوَنان زردشتی روایات تاریخی و حماسی به عمد صورت توهین‌آمیز به خود گرفته‌اند.^۱ دیدیم که در نام اول از آن سه نام (اناست-ایرخت؟) شاید بتوان نامی را فرض کرد که نستیهَن شاهنامه به واسطه تحریف و تصحیف از دل آن بیرون آمده است. هرچند که احتمال آن اندک است، ولی همین احتمال اندک را شاید بتوان درباره آن دو نام دیگر نیز داد. با این همه، علی‌العجاله ترجیح ما این است که این سه نام را صورتهای مبدل نامهایی واقعی بدانیم که از عمد در آنها تصرّف کرده‌اند و یافتن آنها دشوار است. از میان این سه، احتمالاً نام دوم را بتوان با اطمینان بیشتر همان *Yazdān-ēraxt* (یزدان‌ایرخت) خواند که بعضی محققان خوانده‌اند و یزدان‌ایرخت ضد نام بالتسبه رایج *Yazdān-buxt* (یزدان‌بُخت) است به معنای «آن که ایزدانش رستگار کرده‌اند؛ آنکه ایزدانش رهانیده‌اند» (تضاد معنای دو کلمه *ēraxt* و *buxt* معروف است).^۲ این نام ممکن است سرمشق ساختن آن دو نام دیگر شده باشد. نام سوم (اگر وجودش را برغم یوستی و انکلساریا بپذیریم)، با آنکه ممکن است به چند صورت خوانده شود، احتمال دارد با افزودن یک صامت زاید صورت مهملی باشد از نام دوم و نام اول نیز بدبختانه به چند شکل قابل خواندن است.^۳

ملاحظه می‌شود که با وجود طرح چند احتمال راه بر استنتاج درست و مستقیم بسته است. بنابراین، تا به دست آمدن شواهد تازه، شاید بتوان جهن شاهنامه را موقتاً به متن بندهشن نیز وارد کرد، و عجیب است که مصححان و مترجمان بندهشن چنین نکرده‌اند یا در حواشی خود متعرض آن نشده‌اند. فارغ از آنکه متن بندهشن چگونه خوانده شود، منشأ نام پسر افراسیاب در شاهنامه روایتی مانند به روایت بندهشن بوده است، چه آن نام را مؤلفان منبع شاهنامه غلط خوانده باشند چه درست.

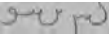
پیش از پایان بحث یک فرضیه دیگر نیز پیش می‌نهمیم که جز پیچیده‌تر کردن مسأله سودی ندارد، ولی قبول آن مستلزم قبول این است که متن فعلی به این صورت که هست به کلی مشوّش است. منطق متن ظاهراً این بوده که در آغاز بگوید پشنگ و ویسه برادر بودند و آن گاه فرزندان هر یک را برشمرد. فرزندان اصلی پشنگ عبارتند از افراسیاب و گرسیوز و اغریث و فرزندان اصلی

۱. اگر فرض کنیم که فرشیدورد (فرشاورد) و لَهاک نیز حاصل بدخوانی بوده‌اند (به شرحی که گذشت)، این استدلال قوت خود را از دست می‌دهد.

۲. بعضی شواهد از نام یزدان‌بُخت را یوستی (صص ۱۴۶-۱۴۷) آورده است.

۳. جزء اول آن نام را به این صورت که هست می‌توان *anāst* خواند به معنای «نابوده» (یا «ناراست»؟)، ولی در این صورت کل ترکیب معنای درستی ندارد.

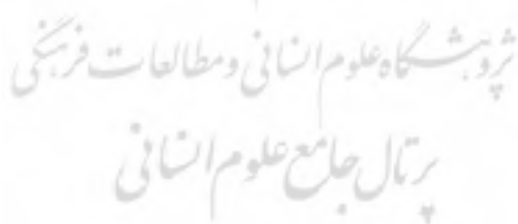
ویسه پیران و هومان و نام سومی که ما موقتاً جهن خواندیم. آن گاه فرزندان اصلی افراسیاب را برمی شمرد که عبارتند از فریگیز/فرسپ (؟) چول، شیده و نامی که ما موقتاً جهن خواندیم. آن گاه قاعدتاً باید نوبت به فرزندان فرزندان افراسیاب برسد، چون از فرزندان اصلی فریگیز/فرسپ (؟) چول، که سوریگ و اسوریگ هستند (گویا جدّ اهل سوریه و عراق)، نام می برد. حال انتظار است که بگوید از جهن فلان کسان به دنیا آمدند و از شیده بهمان فرزندان، و سپس منتقل شود به فرزندان پیران (یا پیران و هومان)، و در واقع شاید فرشاورد و لَهَاک بنا بر یک روایت فرزندان پیران (و به تعبیر فردوسی «از تخمهُ ویسه») بوده اند، نه پسران ویسه و برادران پیران، و گرنه در همان چند سطر قبل، در ضمن ذکر فرزندان ویسه از آنها یاد می کرد نه چند سطر بعد در میان چند نام مبهم. به عبارت دیگر، سوق نسب قطع شده و این گسستن زنجیره نسب (ولو نسبی ساختگی) بعد از ذکر فرزندان فریگیز/فرسپ (؟) چول نظم عبارت را به هم زده است. به نظر ما متن احتمالاً افتادگی دارد و از جایی که می گوید «از ایشان ...» از قبل، یعنی پیش از تألیف بندهشن، تحریف شده بوده است.

دو سه اشاره نیز درباره نامهای دیگر: نام پسر دوم ویسه در شاهنامه هومان است. آنچه در آوانویسی بعضی محققان به صورت *Humān* آمده (رجوع شود به سطور قبل) نه با صورت نام او در شاهنامه سازگار است نه به این صورت که هست اشتقاق درستی می توان برای آن یافت. نام را باید به اقرب احتمال *Hōmān* خواند که نامی است تحبیبی مشتق از *Hōm* («هوم، ایزد و گیاه معروف»).^۱ مع هذا اگر بتوان آن را تحریف نامی کهنتر گمان برد، ممکن است آن را بتوان همان *Humān* نیز خواند، به این معنی که آن را بتوان مثلاً به نام *Humāiika*، یکی از دشمنان گشتاسپ در فقره ۱۱۳ آبان یشت، بازگرداند (*Humāiika*، به تخفیف مصوت دوم که در متن اوستا هست، حاصل تخفیف پیش از یاء است که در آن زبان معمول است). برای این حدس به این ملاحظه می توان وزنی قائل شد که سرچشمه کهن نامهای پیروان و دشمنان دین زردشتی در روایات دینی (و سپس ملی) بیش از هر متن دیگر فروردین یشت و آبان یشت است. اگر این نام را مبنا قرار دهیم، هومان صورتی مبدل است تحت تأثیر نامهای مختوم به -ان، در درجه اول پیران. احتمال دیگر این است که این نام نیز تحریف نام ناشناخته دیگری باشد و بیلی شاید از این جهت از خواندن آن منصرف شده. نام آخر که در همه نسخه ها املای  دارد،^۲ چنانکه گفتیم، همان لَهَاک شاهنامه است که احتمالاً به اقتضاء وزن در شاهنامه به چنین

1. Cf. F. Justi, *Namenbuch*, 132.

2. Cf. F. Pakzad, *Bundabīšn*, 396, n. 178.

صورتی درآمده است. اختلاف دیگر شاهنامه با متن بندهشن آن است که لَهَاک نیز در شاهنامه از برادران پیران است،^۱ چنانکه فرشیدورد شاهنامه نیز، که برابر است با فرشاورد متن بندهشن، برادر آن دو است.^۲ در شاهنامه این دو برادر، لَهَاک و فرشیدورد، بسیار به هم نزدیکند، و این نیز قرینه‌ای است که منبع شاهنامه و بندهشن در ذکر این انساب با یکدیگر خویشاوندی‌هایی دارند. آن دو صورتی که در ترجمه و شرح ویلیام مالاندرا آمده (رجوع شود به سطور قبل) بنایش بر این فرض است که صورتی که در شاهنامه هست حاصل بدخوانی *Nē-wabāg* و *Frēh-xward* است. دیدیم که در این فرض مالاندرا پیرو بعضی محققان پیشین است.^۳ اگر بنا را بر بدخوانی نگذاریم، فرشاورد تورانی هم نام عموزادگان ایرانی خود بوده (مقایسه شود با نام یکی از پسران گشتاسپ) و لَهَاک احتمالاً نامی است ایرانی که از پیش تحریف شده بوده یا نامی ترکی است که به فردی تورانی داده بوده‌اند. این که اصل این نام، ایرانی یا ترکی، چه ممکن است باشد بر نویسنده به کلی پوشیده است.



1. Cf. F. Justi, *Namenbuch*, 183.

۲. در شاهنامه چند تن دیگر از پهلوانان تورانی نیز از تخمه ویسه‌اند، از جمله نستیه و گلباد؛ رجوع شود به رستگار فسایی، فرهنگ، ۱۰۸۴-۱۰۸۵. درباره نستیه پیشتر اشاره‌ای کردیم. آیا ممکن است گلباد تحریف همین *eraxt* باشد که چند بار در این جا از آن بحث شد؟ تشابه میان آن دو در خط پهلوی کامل نیست، ولی اندک هم نیست.

3. Cf. West, loc. cit; Justi, *Namenbuch*, 104, 105, 183.